

کانونی که برگرد شمع وجود مهدی حمیدی در دبیرستان سلطانی به وجود آمد، با پایان یافتن سال تحصیلی از هم گسیخته شد و شاگردان دیروز و دوستان امروز، اکثراً برای ادامه تحصیل از شیراز به تهران سفر کردند. بهمن و بیگی و پرهام، همانند دوستان قدیم خود، با هر سه جعفر ابطحی که یک سال پیشتر فارغ

دشتستان، که زادگاه خانوادگی من است، از زن و مرد و کوچک و بزرگ همه به من رأی دادند، در صورتی که یک رأی هم به نفع شما در این نواحی به صندوق ریخته نشد.» و سپس قهقهه خنده همیشگی را سر داد. قابل ذکر است که جمعیت رأی دهندگان این نواحی در آن روزها به سه چهار هزار نفر هم نمی رسید!

شیراز سالهای بیست و نهم

(قسمت چهارم)

رضا شاپوریان

التحصیل شده و به تهران رفته بودند، وارد دانشکده حقوق شدند. فریدون تولی رشته باستان شناسی دانشکده ادبیات را انتخاب کرد و رسول پرویزی، با آن همه ذوق و زبان آوری و خوش مشربی، که خدا در وجودش به ودیعه گذاشته بود، به دلایلی که بر نگارنده روشن نیست، از ادامه تحصیل منصرف شد. و این همان

رسول پرویزی است که سالها بعد به سرعت مدارج ترقی را در مملکت پیمود، به معاونت نخست وزیری رسید و در انتخابات مجلس

سنا با صد و چند

هزار رأی بیشتر، از مهدی نمازی که بزرگترین سرمایه دار، و یکی از محبوب ترین افراد و سیاست پیشه گان استخوان دار فارس و شیراز بود، پیشی گرفت. بعدها شبی از زبان خودش شنیدم که گفت: «وقتی سناتور نمازی راز موفقیت مرا پرسید، گفتم: فراموش نکنید که تمام منطقه دشتی و

رسول پرویزی، این نویسنده مردمدار خوش قلم که بجز دو کتاب «لولی سرمست» و «شلوارهای وصله دار!» که در زمان حیاتش به چاپ رسید، صدها مقاله سیاسی-اجتماعی جدی و طنز گونه از خود بر جای گذاشته که ارزش دارد

روزی به وسیله علاقه مند صاحب دلی گردآوری و منتشر شود، زیرا فرزندی از او بجا نمانده است و تنها در اواخر عمر تن به ازدواج داد، آخرین سمتش غیر از سناتوری و حضور در جلسات مجلس سنا، بذله گوئی مجلس آقای علم بود. همان گونه که قرنهای پیش از او این سمت را خواجه حافظ در مجلس شاه شیخ

ابواسحق اینجو بر عهده داشت:

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام و از قضا این حاجی قوام، همان گونه که در تواریخ آمده جد اعلای



اعلای قوام الملک شیرازی پدر زن آقای علم بوده است! اگر کانون خارجی تا حدی به سردی گرائیده بود، ولی آتش درون حمیدی دلباخته به تمام معنی شاعر روز به روز شعله‌ورتر می‌شد و داستان شعر و عشقش بیشتر بر سر زبانها می‌افتاد. روزی نبود که روزنامه‌ای در شیراز منتشر نشود و شعر تازه‌ای از حمیدی در آن به چاپ نرسیده باشد.

داستان عشق حمیدی که بالا گرفت، گردانندگان دبیرستان مهرآئین که حضور بت پیمان شکن را بین سایر دختران دم بخت جایز نمی‌دیدند، محترمانه عذر او را خواستند و دیری هم نپائید که ایشان به خانه شوهر رفت و حمیدی بر جای ماند و سوز دل و طبع روان. و در همین سال هم بود که حمیدی به خدمت نظام فرا خوانده شد و به تهران رفت و وارد دانشکده افسری شد.

در آن ایام مشمولین لیسانسیه و دیپلمه سال اول خدمت خود را در دانشکده افسری، دوره احتیاط، به فرا گرفتن فنون نظام می‌پرداختند و سال دوم را با درجه ستوان دوم و ستوان سوم در پادگانها و به حکم قرعه در شهرستانهای مورد انتخاب خود. حمیدی هم پس از گذراندن این دوره با درجه ستوان دوم به شیراز بازگشت و در ستاد لشکر فارس به انجام وظیفه پرداخت. با مراجعت حمیدی به شیراز، دیگر مرغ از قفس پریده بود و ثریا و همسرش از شیراز رفته بودند.

آثار دیگری که از حمیدی در همین ایام منتشر شد، یکی «شکوفه‌ها» و دیگری «فرشتگان زمین» نام داشت. شکوفه‌ها مجموعه دیگری از اشعارش بود و فرشتگان زمین کنایه‌ای از پرریویان عهد شکن. نوشته اخیر را حمیدی در اول با نام مستعار در «روزنامه پارس» که به مدیریت شادروان فضل اله شرقی، تا پیش از انقلاب، در شیراز چاپ می‌شد و از بهترین روزنامه‌های کشور و سرآمد همه روزنامه‌های شهرستانی بود منتشر کرد. اگر درست به خاطرمانده باشد تام مستعار حمیدی برای این نوشته «پریزاد» بود. ولی از همان شماره اول کسانی که با قلم حمیدی آشنا بودند، به خوبی دانستند که نویسنده فرشتگان زمین کسی جز حمیدی نمی‌تواند باشد. بعدها نویسنده، این کتاب را با نام حقیقی خود منتشر ساخت و کسانی را هم که هنوز در تردید بودند، از شک بیرون آورد، که منظور از فرشتگان زمین همان ثریاهایی هستند که پیمان می‌بندند و پیمان می‌گسلند.

پایان خدمت نظام وظیفه حمیدی مقارن با شهریور بیست بود که ارتش ایران گرفتار هرج و مرج شد، پادگانهای نظامی از هم

پاشید و سربازان موقتاً اخراج شدند و راهی دهات و شهرستانهای خود شدند. حمیدی بار دیگر به سه شغل دبیری خود بازگشت و تدریس را در مدارس شیراز ادامه داد و در کنار شغل معلمی برای خود سرگرمی دیگری هم فراهم ساخت، انتشار روزنامه. در اول حمیدی روزنامه «پاسارگاد» را منتشر کرد، که ذکرش گذشت ولی پس از توقیف همه روزنامه‌ها توسط دولت قوام السلطنه همین که موانع از بین رفت، روزنامه «اقیانوس» را که صاحب امتیازش یار غار او یعنی بصیری بود، منتشر ساخت. ولی دیری نپائید که انتشار آن هم متوقف شد. زیرا حمیدی جسور و بی‌پرده و عصبی بود و به هر چه مخالف طبعش بود، حمله می‌کرد و مقاماتی را که در انجام وظایف خود به نحوی اهمال می‌کردند به باد اعتقاد می‌گرفت و همه را از خود و روزنامه اقیانوس دلخور می‌کرد، ولی بصیری فردی بود محافظه کار، ترسو، و بی‌آزار، که در روابط خود با مردم، بویژه اهل قدرت، دست به عصا راه می‌رفت.

این دو گونه رفتار مختلف موجب شده بود که اگر روزی حمیدی در روزنامه مقاله تندی علیه مأمور عالی رتبه‌ای می‌نوشت، فردای آن روز بصیری خود را موظف می‌دانست راه بیفتد، به ملاقات فرد مورد انتقاد قرار گرفته برود و با زبان نرم و صلح جویانه خود عذر تقصیر بخواند. روی همین اصل انتشار این روزنامه هم سرانجامی نیافت و به بن بست رسید و حمیدی از روزنامه نگاری هم مانند تدریس دست کشید و تنها به شغل بازرسی و انتشار اشعار و نوشته‌های خود در سایر جراید ادامه داد. اکنون به غزل واره‌ای گوش کنید که نگارنده در همین اواخر به یاد استاد از دست رفته خود در کنج غربت سروده است:

اشک شوق

به یاد استاد شادروان دکتر مهدی شیرازی
پس از بهار^(۱) اگر شعر را امیدی بود

هزار باغ سخن مهدی حمیدی بود
چون ندیده و نشنیده کس به طبع بلند

همان که هیچ نه شنیدی و ندیدی بود
سخنوری که جفاهای عشق را بخرد

یکانه گوهر پاکی که می‌خریدی بود!
فسانه گشت به آفاق «اشک معشوق» اش^(۲)

فسانه‌ای که به ایام نشنویدی بود!



چلوکباب حبیب



Absolutely
THE BEST
OF VEGAS
★★★★★

حیف است به لاس و کاس بیائید
و سری به حبيب نزنید

(702)870-0860

Sahara Pavillion 4750 W. Sahara #24
M-Sat: 11:30am-3pm 5-10pm closed Sunday

به رغم خویش خداوند شعر بود و سخن^(۳)
چرا که شعر...ش فارغ از بلیدی بود
نیافت گام دلی از فرشتگان روی زمین^(۴)
کسی که بادل خونین ز تن رهیدی بود
به آسمان هنر چون که نویتش برسد
چو زهره آن که به کف جنگ برکشیدی بود
به شاخسار سخن لحظه‌ای نشست و برید
همان که روح به شعر دری دمیدی بود
چو قوی خویش^(۵) به دریای جان شکفت و بخت
چنان شهاب که از چشم شب جهیدی بود
ز خیل اخترگانی که هر طرف گشتند
ستاره‌ای که به عرش سخن رسیدی بود
به بوستان ادب گشتی ای سر مغرور
همان که بهر دل خویش برگزیدی بود
«رضا» به باغ سخن همونعل کردیدی
کلی که شهد و جودش به جان چسیدی بود!*

ادامه دارد

۲۰ ماه می ۱۹۹۸

۱- منظور استاد زنده یاد محمد تقی بهار «ملک الشعرا» است.

۲- مهمترین کتاب شعر اوست.

۳- اگر تو شاه دخترانی من فدای شاعرانم! از همان کتاب

۴- از آثار منشور او

۵- یکی از معروفترین اشعار او با مطلع:

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد - فربنده زاد و فریبا بمیرد.

* این قطعه از مجموعه «گل‌های پر پر» اثر نگارنده نقل می‌شود که آماده چاپ است.

با تلفن مشفقانه جناب نادرپور به نگارنده، دو سه نکته در شماره ۱۷۷ دی ماه ۱۳۷۸ به شرح زیر تصحیح می‌شود. به اظهار ایشان خانم مریم فروز عمه آقای مظفر فروز بوده است نه خواهر ایشان. در مورد کتاب پس از ده سال دکتر حمیدی ایشان تصحیح کردند نام کتاب پس از یک سال بوده است و در همان اوان سالهای بیست در شیراز منتشر شده بوده است. بنابراین پس از ده سال به احتمال حافظه نگارنده قطعه شعری بوده است که استاد حمیدی پس از ملاقات با ثریا سروده بوده است نه نام کتاب! از توجه دقیق ایشان سپاسگزارم و از سایر خوانندگان ارجمند نیز طلب راهنمایی و ارشاد دارم.

با احترام رضا شاپوریان - ۱۶ ژانویه ۲۰۰۰